

## بررسی تاریخی دارا و دارای داریان در متون نظم و نثر پارسی

محمد طیب کشاورزی

کارشناس ارشد تاریخ

### چکیده

از مقایسه متون نظم و نثر و آثار تاریخی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته موارد زیر محقق می‌شود، دارا بن بهمن معروف به دارای اکبر (در برخی منابع داراب نیز آمده است) و دارای داریان معروف به دارای اصغر آخرین پادشاه کیانی می‌باشند که در ادبیات داستانی و حماسی ایران زمین نام و نشان دارند. از این طریق درمی‌یابیم که راه یافتن عناصر تاریخی در داستان‌های پهلوانی ایران از شرح پادشاهی بهمن آغاز و در شرح سلطنت دارای اصغر کامل شده است، البته داستان داراب بدان اختصار که در شاهنامه می‌بینیم نبوده و شاهد مدعی ما کتاب داراب نامه طرسوسی است داستان دارای دارا در شاهنامه مفصل‌تر از داستان داراب است، در متون نظم و نثر فارسی داستان‌هایی از دارای ذکر شده است از جمله سعدی در بوستان باب اول حکایتی از دارا نقل می‌کند و در تاریخ بلعمی و مجمل‌التواریخ و بند هشت نیز جنگ میان اسکندر و دارا ذکر گردیده است. از موارد دیگر که در این مقاله محقق می‌شود زمان پادشاهی آن‌ها است که بنا بر مأخذ فارسی و عربی و آنچه در شاهنامه ذکر شده ۱۲ و ۱۴ سال است. در سلسله هخامنشی سه پادشاه، داریوش نام داشته‌اند و داریوش سوم که از اسکندر شکست خورد با دارای داری مطابقت دارد. در دیگر آثار فارسی نیز از دارای سخن به میان آمده از جمله: تاریخ سیستان، حماسه‌سرایی در ایران، فارسی نامه ابن بلخ، فرهنگ تلمیحان، شاهنامه ابومنصوری، ثعالبی خدای نامک نامه و... که جهت غور بیشتر و شفاف شدن زندگی دارای می‌توان به آن‌ها مراجعه نمود.

واژه‌های کلیدی: دارا، دارای داریان، نظم، نثر، پارسی.

## ۱- مقدمه

ادبیات را آینه تمام نمای مسائل اجتماعی دانسته‌اند. امروزه که روان‌شناسی به کمک دیگر علوم آمده است ادبیات هم از آن مستثنا نیست آنگاه که می‌گویند؛ پروین در پشت شعرهایش با پای‌برهنه در کوی و برزن می‌دود و شاملو ترس از مرگ در شعرش لبریز است و صادق هدایت همان داش اکل است که خوره‌ای به جانش افتاده است، می‌توان گفت فردوسی هم با شاهکارش می‌خواهد ناهنجاری‌های اجتماع را التیام بخشد.

در آنجا که داستان رستم و اسفندیار را بیان می‌کند و از اسطوره‌ها کمک می‌گیرد. اسفندیار بسیار بیچاره است و مأموریت یافته رستم را کد بسته تحویل پدر دهد تا تاج‌وتخت را صاحب شود، اما وقتی در مقابل رستم قرار می‌گیرد خواننده ناخودآگاه دوست دارد رستم برنده باشد چرا؟ شاید به این دلیل که اسفندیار از طبقه شاهان است و رستم نماینده مردم و چون پادشاهان با حصار نفوذناپذیر چالپوسان از مردم عادی جدا گشته‌اند و با مردم پیوندی ندارند پس همه ناخودآگاه نماینده خود را دوست دارند.

«دانش اساطیر در روشن کردن زوایای تاریخ تمدن بشر و نیز ساخت‌های کهن اجتماعی و پی بردن به طرز تفکر و اعتقادات مردمان باستان بسیار مفید است. از راه دانش اساطیر می‌توان با نهادهای ابتدایی ادوار کهن تمدن بشری و ارتباط اقوام با یکدیگر پی برد (صفاری، ۱۳۸۲)»

## ۲- داراب در متون تاریخی

آقای پور داود در کتاب یشته‌ها آورده که داستان پادشاهان پیشدادی مشترک میان آریائی‌ها یعنی هندویان و ایرانیان است چراکه اسامی برخی ناموران این طبقه دروید (کتاب دینی) و در مه‌بهاراتا (کتاب رزمی) هندویان موجود است و سلسله کیانیان را دارای جنبه ملی و مختص ایرانیان می‌داند و معتقد است که سلسله کیانیان با سلسله هخامنشیان یکی نیست (پور داود، ۱۳۷۷). ایشان می‌گویند در کتاب مقدس از پادشاهان سلسله کیانی (بهمن، هما، دارا و دارا پسر دارا) نامی نیست و معتقد به تصرفاتی در سلسله کیانیان پس از گشتاسب است. وی در ادامه می‌نویسد: در فصل ۳۴ به ندهش فقره ۸ در این باره چنین آمده است ((و هومن پسر سپنداد صد و دوازده سال، همای دختر و هومن سی سال، دارای پسر چهارزاد که دختر وهومن باشد دوازده سال، دارای پسر دارای ۱۴ سال و اسکندر اروماک (یونانی) ۱۴ سال)) ایشان کشته شدن دارای دارای را در مشرق ایران و به دست مرزبان بلخ می‌داند (صفاری، ۱۳۸۲).

به روایت استاد ابوالقاسم فردوسی داراب فرزند همای چهارزاد و بهمن بود که پس از تولد، مادر او را در صندوقی نهاد و به آب افکند و گازی وی را از آب برآورد و از این رو او را داراب نامید. روایات مورخان دیگر نیز تقریباً از این قبیل است جز این که در این وجه تسمیه طریق تحلیل بیشتری پیش گرفته و گفته‌اند چون نجات‌دهنده او را هنگامی از آب برآورد که به درختی بازخورده و همان جا مانده بود از این جهت او را دار (درخت) آب (آب) نامیده و یا به قول بعضی چون هنگام یافتن او بر آب گفته بود «دار» یعنی بگیر و نگهدار. برهان قاطع داراب را به روزن فاراب به معنی رب آب و پرورنده رب‌النوع و دارا را به معنای دارنده معنی کرده و در مأخذ پهلوی این نام دارا یا دارای ذکر شده چنان که در ترکیب دارای دارایان ملاحظه می‌شود و فردوسی از آن هنگام که داراب به تخت شاهی نشست تا آخر او را دارا خوانده است.

چو دارا به تخت کیی برنشست / کمر بر میان بست و بگشاد دست

از جنگ دارا با فیلفوس و صلح با وی و گرفتن دخترش را بزنی علاوه بر شاهنامه در بعضی از مأخذ دیگر «همچون غررالخبار ملوک الفرس ثعالی و مجمل التواریخ» نیز سخن رفته است.

گذشته از این در شاهنامه از جنگ دارا و شعیب نیز شرحی دیده می‌شود و گویی از این داستان در زبان پهلوی نیز اثری بود چه در ادبیات پهلوی داستانی به نام دارا و بت زرین وجود داشت که اکنون اثری از آن در دست نیست. پهلوان این داستان یقیناً دارا بود و بعید نیست که این بت زرین در سرزمین تازیان بت‌پرست «در عهد جاهلیت» یافته می‌شد؛ و اصولاً داستان داراب بدان اختصار که در شاهنامه می‌بینیم نبود و شاهد مدعی ما کتاب داراب نامه طرسوسی است اگرچه بعد از فردوسی مدون گشت اما لا شک مبتنی بر روایات کهن است و نسخی از این کتاب در کتابخانه آقای سعید نفیسی است.

پادشاهی دارا بنا بر نقل فردوسی دوازده سال بود و این قول با روایت بند هشت و بسیاری از مأخذ فارسی و عربی موافق است.

به روایت فردوسی از داراب دو پسر ماند یکی دارا که پس از وی شاه ایران شد و دیگر اسکندر از دختر فیلقوس که پس از جد مادری خود به سلطنت یونان رسید و این روایت را راجع به اسکندر بعضی از مورخان دیگر نیز نقل کرده‌اند.

### ۳- دارا پسر داراب

دارا به روایت همه مورخان و چنانکه در شاهنامه می‌بینیم آخرین پادشاه کیانی است که پسر داراب و از فرزند ناهید دختر فیلقوس یعنی اسکندر کبتر بود و شهر زرنوش را بنا نهاد اما پس از قیام اسکندر و سه رزم با او بکرمان گریخت و از اسکندر تقاضای صلح کرد و چون آشتی امکان نیافت از فور پادشاه هند مدد خواست اما اسکندر از پس او لشکر کشید و در این هنگام دو دستور او ماهیار و جانو هیار به امید رسیدن به جاه و مقام در خدمت اسکندر او را هلاک کردند و کشور ایران به دست اسکندر افتاد. از این پادشاه در مأخذ پهلوی چند بار سخن رفته است (دینکرت کتاب ۴ فصل ۲۳ و بندهشن فصل ۳۳) و بنا بر روایت دینکرت او فرمان داد که دو نسخه از اوستا و زند را حفظ کنند بنا بر همه مأخذ پهلوی و بنابراین دارای همان داریوش سوم هخامنشی است که مغلوب اسکندر مقدونی شد.

و داستان او با سرگذشت داریوش سوم که هنگام فرار به دست نزدیکان خود کشته شد. شباهت و قرابت بسیار دارد. بعضی از مورخان قدیم نیز مانند دینوری در «اخبار الطوال» و مسعودی در «مروج الذهب» از این حقیقت آگهی داشته و او را همان داریوش یا داریوس می‌دانسته‌اند.

بااطلاع بر این مقدمات محقق می‌شود که دارای دارایان معروف به دارای اصغر پادشاهی به نام تاریخی است و از این طریق درمی‌یابیم که راه یافتن عناصر تاریخی در داستان‌های پهلوانی ایران از شرح پادشاهی بهمن آغاز و در شرح سلطنت دارای اصغر کامل شده است.

چو بشنید دارا که لشگر ز روم / به جنبید و آمد برین مرزوبوم

برفتند از اصطرخ چندان سپاه / که از نیزه بر باد بست راه

همی دانست از پارس آهنگ روم / که انگیزه آتش ز آباد بوم

چو آورد لشکر به پیش فرات / شمار سپه بود بیش از نبات

بنا بر بعضی از روایات اشک جد اشکانیان از فرزندان دارای دارا بوده اما نویسندگان شاهنامه ابومنصوری اشک را از اولاد آرش می‌دانسته‌اند و این آرش پسر کیقباد بود و علی‌الظاهر همان است که در متون پهلوی کی آرسن نام داشته و پسر کی ایبوه پسر کیقباد دانسته شده است (صفا، ۱۳۶۳).

#### ۴- نظر فردوسی نسبت به پادشاهان و دارا و دارای داریان

پاره‌ای از ظاهرینان از نام کتاب شاهنامه چنین دریافته‌اند که فردوسی شاعر بزرگ ملی دل‌بستگی خاصی به پادشاهان باستانی ایران داشته، به این جهت در گرامی داشت آنان سنگ تمام گذاشته است و از این رهگذر شاه‌دوستی را ترویج کرده است.

نام‌گذاری حماسه ملی ایرانیان به شاهنامه، مشتمل بر رعایت دو مناسبت است: نخست آن که شاه در لغت به معنی بزرگ است و چون شاهنامه از لحاظ حجم و کمیت محتوای شعری، کتابی بزرگ به شمار می‌آید، پس شاهنامه یعنی کتاب بزرگ چنان‌که شاه‌رگ و شاهراه به معنای رگ بزرگ و راه بزرگ است.

دوم چون شاهنامه ترجمه منظومی است از شاهنامه منثور ابومنصور محمد ابن عبدالرزاق توسی و آن نیز ترجمه‌ای از خدای نامک است و مشتمل بر سرگذشت‌های تاریخی و داستانی ملتی است که با نظام شاهنشاهی اداره می‌شده از این‌رو شاهنامه هدفش ذکر اوضاع و احوال حکومتی در ایران و چگونگی زندگی مردم در سایه فرمانروایان و گزارش کار شاهان بود و بایستی آن را به هر شیوه که بوده است رقم می‌زد.

... ایرانیان باستان و از جمله خود فردوسی را بر آن داشته که نسبت به پادشاهان عادل و خوش‌رفتاری که با شیوه‌های دادگری و مردم‌دوستی و میهن‌پرستی و شجاعت به وظایف کشورداری می‌پرداخته‌اند، علاقه نشان دهند.

پادشاه در شاهنامه باید نسبت به مردم با داد و دهش رفتار کند و با سران کشوری و لشکری به عدالت و احسان و حق‌گزاری سلوک نماید، صاحب تدبیر باشد، حکیمانه بیندیشد دارای نفوذ کلمه و اراده استوار و منشأ چنان رفتاری باشد که مردم هم او را دوست بدانند و هم از او حساب ببرند (برومند، عبدالعلی، ۱۳۸۰).

#### ۵- بر تخت نشاندن همای داراب را

بهمن، پسر اسفندیار، دختر خویش همای را به جانشینی خود برمی‌گزیند و او پس از سی‌و‌دو سال پادشاهی در شهریور روز از بهمن‌ماه حکومت را به فرزندش داراب سپرد.

چو دارا به تخت مهی برنشست کمر / به رمیان بست و بگشاد دست

چنین گفت با موبدان وردان / بزرگان و بیداردل بخردان

زمانه زدا دمن آباد باد / دل زیردستان ما شادباد

او دوازده سال پادشاهی کرد و روم و هند از او اطاعت می‌کردند او شهر دارابگرد را نیز بنا نهاد و به جنگ شعیب رفته او را بکشت.

چنان به دکه از تازیان صد هزار / نبرده سواران نیزه گزار

برفتند و سالار ایشن شعیب / یکی نامدار از نژاد قتیب

جهان دار ایران سپاهی ببرد / بگفتند کان را نشاید شمرد

فراز آمدند آن دو لشکر به هم / جهان شد زپر خاش جویان رزم

شعیب اندر آن رزمگه کشته شد / عرب را همه روز برگشته بود

او نامه‌ای با باج‌خواهی از روم به فیلقوس نوشت و ضمن آن دختر او را (ناهید) نیز خواستگار شد که به سرعت مورد قبول شاه روم قرار گرفت.

پس پرده تویکی دختر است/ که بر تارک بانوان افسراست

به من بخش و بفرست با باژ روم/ چو خواهی که بی رنج ماندت بوم

## ۶- دارای داراب

دارا (da.ra) معروف به اصغر یا دارای داریان پسر داراب وی نهمین و آخرین پادشاه کیانی در شاهنامه است. به روایت فردوسی وی برادر کهنتر و ناتنی اسکندر بود. اسکندر فرزند داراب از ناهید دختر پادشاه فیلقوس (فیلیپ) بود، ناهید وی را پس از بازگشت به روم به دنیا آورده بود. داراب چون ناهید را به روم باز فرستاد زنی دیگر گرفت و از او دارا به دنیا آمد.

وزان پس که ناهید نزد پدر/ بیامد زنی خواست دارا دگر

یکی کودک آمدش با فرویال / ز فرزند ناهید کهنتر به سال

همان روز داراش کردند نام / که تا ز پدربیش باشد به کام

چوده سال بگذشت زین بادوسال / شکست اندر آمد به سال وبه مال

دارا در دوازده سالگی به شاهی نشست، تند خوی و خشن و خودکامه بود شاهان هند و روم و چین به فرمانبرداری او تن دادند و برایش باج و خراج فرستادند (انوشه، بی تا).

کسی کو ز فرمان ما بگذرد/ سرش را همی تن به سر نشمرد

نخواهم که باشد مرا راهنمایی / منم رهنمای و منم دلگشای

## ۷- اسکندر و دارا

دارای اصغر بنا به داستان‌های ملی نهمین و آخرین پادشاه ایران از سلسله کیانیان بود و چهره ده سال پادشاهی کرد. اسکندر مقدونی از تأدیه خراجی که در زمان پدرش مقرر شده بود خودداری کرد.

ز نزدیک دارا بیامد به روم/ کجا باژ خواهد ز آباد بوم

به پیش سکندر بگفت آن سخن/ غمی شد سکندر ز باژ کهن

بدوگفت رو پیش دارا بگوی/ که از باژ ماشد کنون رنگ وبوی

آنگاه میان او و دارا جنگ در گرفت و دارا شکست خورد و کشته شد و قتل او به توطئه اسکندر و به دست حاجبان خود دارا انجام گرفت.

همی رفت باو دودستوراوی/ که دستور بودند و گنجور اوی

مهین بر چپ و مهیارش به راست/ چو شب تیره شد از هوا بادخواست

یکی دشنه بگرفت جانوشیار/ بزد بر برو سینه شهریار

نگون شد سر نامبردار شاه/ ازو بازگشتند یکسر سپاه

اسکندر بر بالین وی آمد فرمان داد دو دستور را باز داشت کردندارایا به او وصیت کرد دخترش روشنگ «رکسانه» را تزویج کند و انتقام او را از کشندگان بگیرد و اسکندر چنین کرد.

سکندر ز دیده ببارید خون/ بران شاه خسته به خاک اندرون

زبان تیر دارا بدو برگشود/ همی کرد ستاسر اندرز یاد

زمن پاک دل دختر من بخواه/ بدارش به آرام بر پیشگاه

پس از جنبه تاریخی، دارای اصفه همان داریوش سوم هخامنشی ۳۳۶-۳۳۰ پیش از میلاد است که مغلوب اسکندر شد.

پس دارا الاصفه به ملک بنشست و ملک جهان مر او را راست بیستاد و ملک جهان بگرفت و همه مملکت عجم را بود و همه ملکان خراج خراج فرستادندی بر وی. همچنانکه سوی پدرش؛ و این ملک یونانیان فیلقوس همچنان خراج بر وی فرستاد و این دارا به زمین بابل و عراق به نشست هم آنجا که پدرش نشسته بود پس این فیلقوس بمرد و پسرش اسکندر به ملک بنشست هم آنجا که پدرش بود و خراج به دارا فرستاد و میان زمین یونان و زمین زنگستان نزدیک بود و این اسکندر چون به ملک بنشست نخست آهنگ زنگستان کرد و سپاه آنجا برد و با ملک زنگستان حرب کرد و او را هزیمت کرد و خلقی را از زنگیان بکشت و خلقی برده کرد و باز یونانیان آمد و خراج از دارا باز گرفت.

و این دارا ملکی بود ستمکاره بر سپاه و لشکر و مهتران او را دشمن گرفتند و از او همی رهایی جستند. چون اسکندر بشنیدی که سپاه او را دشمن دارند و گرمُلکی ملک او را طلب کند مردم و سپاه او را بخوانند و بردار برخیزند و قوت سپاه خویش بدید که به زنگستان حرب کردند، خراج از دار باز گرفت و دارا یک سال صبر کرد، پس رسول فرستاد به اسکندر که خراج بفرست که تو از پدرت بزرگتر و قوی تر نیستی و پدرت خراج به پدر من داد، دارالاکبر و به من نیز داد؛ و اندر آن خراج که فیلقوس فرستادی یکی تخم زرین بود بزرگ چند تخم اشتر مرغی و بر آن جمله همه هدیه‌ها با خراج بودی.

## ۸- حکایت دارا در بوستان

در بوستان سعدی باب اول حکایتی از دارا نقل شده است که با این شعر آغاز می‌شود.

شنیدم که دارای فرخ تبار/ ز لشکر جدا ماند روز شکار

دارای بزرگ روزی به عزم شکار بیرون می‌رود و از دور گله بانی دوان به سویش می‌آید دارا گمان می‌کند دشمن است و می‌خواهد از دور او را به تیر بدوزد که ناگهان گله بان فریاد زد:

بگفت ای خداوندایران و تور/ که چشم بد از روزگار تو دور

من آنم که اسبان شر بر درم/ به خدمت بدین مرغزار اندرم

ملک خندید و گله بان را گفت سروش با تو یار بود و گر نه نزدیک بود ترا هدف قرار دهم ...

در بوستان دکتر محمد خزائی در شرح دارا آمده است:

دارا در تاریخ داستان ایران دو تن از شاهان کیانی به نام دارا موسومند: یکی دارای اکبر یا داراب فرزند بهمن که او را در صندوقی به آب افکندند و در نزد گازی پرورش یافت. آنگاه هنگام عرض لشکر، مادرش هما او را شناخت و داراب به خانه سلطنت بازگشت و «داستان وی با قصه موسی در تورات مشابهتی دارد». پیداست که دارا همان داریوش دومین پادشاه به نام دارا فرزند دارای اکبر است. گویا در این منظومه مراد از دارا، دارای اکبر باشد و فرخ تبار هم ایهامی و شاید اشاره است به داستان داراب که در شاهنامه به تفصیل آمده است.

ز لشکر جدا ماند روز شکار	شنیدم که دارای فرخ تبار
به دل گفت: دارای فرخنده کیش	دوان آمدش گله بانی به پیش
ز دورش بدوزم به تیر خدنگ	مگر دشمن است اینکه آمد به جنگ
به یکدم وجودش عدم خواست کرد	کمان کیانی به زه راست کرد
که چشم بد از روزگار تو دور	بگفت ای خداوند ایران و تور
به خدمت بدین مرغزار اندرم	من آنم که اسبان شه پرورم
بخندید و گفت: نکوهیده رأی	ملک را دل رفته آمد به جای
و گر نه زه آورده بودم به گوش	ترا یآوری کرد فرخ سروش
نصیحت ز منم نباید نهفت	نگهبان مرعی بخندید و گفت
که دشمن نداند شهنشه زد دست	نه تدبیر محمود و رأی نکوست
که هر کهتری را بدانی که کیست	چنانست در مهتری شرط زیست
ز خیل و چراگاه پرسیده‌ای	مرا بارها در حضر دیده‌ای
نمی‌دانم از بداندیش باز	کنونت به مهر آدمم پیشباز
که اسبی برون آرم از صد هزار	توانم من ای نامور شهریار
تو هم گله خویشتن را به پای	مرا گله بانی به عقل است و رأی
که تدبیر شاه از شبان کم بود...	در آن تخت و ملک از خلل غم بود

## ۹- حکایت دارا و دارا بن دارا در دیگر منابع اسلامی

### ۹-۱- تاریخ طبری:

طبری دارا را دارای اکبری یعنی داراب بن بهمن بن اسفندیار بن بشتاسب می‌داند و مدت پادشاهی او را ۱۲ سال ذکر کرده بنای شهر داریگرد را به نسل می‌دهد ۰ او دارافزند دارای اکبر را دارای اصغر یعنی داراب بن بهمن و مادرش را مهیانه دختر هزار مرد

و مدت پادشاهی او را ۱۴ سال ذکر می‌کند. خود داری اسکندر از دادن خراج به دارای اصغر و اعلان جنگ او با اسکندر و نیز کشته شدن دارا توسط دو نفر از نزدیکانش و نیز آمدن اسکندر به بالین دارا و دو درخواست اواز اسکندر مبنی بر کشتن قاتلان او و ازدواج با دخترش روشنک از دیگر مواردی است که طبری آنها را بیان می‌کند (اصفهانی، ۱۳۶۷).

## ۲-۹- سنی ملوک الارض والانبیاء:

بدون ذکر مدت پادشاهی آن‌ها مطالب طبری را بیان می‌کند و دارابن بهمن را نخستین کسی می‌داند که راههای چاچاری را بنیاد نهاد و اسبانی دم بریده را برای آن راهپایان تعیین کرد. اوبنای شهری را به نام داران (داریان) به داراپسر دارا نسبت می‌دهد که تا آن زمان باقی بوده است در بالای شهر نصیبین به نام داربا (طبری، بی تا).

## ۳-۹- مجمل التواریخ والقصص:

مدت پادشاهی آن دو را ۱۲ و ۱۴ سال ذکر و داراب را فرزند همای چهارزاد می‌داند و جریان به آب انداختن داراب را بیان می‌کند (مجممل تواریخ والقصص).

## ۴-۹- مروج الذهب ومعادن الجواهر:

دارا را برادر همای چهارزاد می‌داند مدت پادشاهی دارا را ۱۲ سال و دارا بن دارا را ۳۰ سال ذکر می‌کند (مسعودی مسعودی بی تا).

## ۵-۹- داراب نامه طرسوسی:

همای دختر شاه مصر است و دوست داشت با کسی ازدواج کند که قدرت بیشتری داشته باشد و از میان خواستگاران بهمن بن اسفند یار را انتخاب کرد بهمن در جنگ اژدها کشته شد و بعد از او همای جانشین وی گردید. اواز بهمن حامله بود و داراب را از او زاده شد و او را در دستور داد تا او را در صندوقی گذاشته در آب اندازند گازی هرمنام صندوق از آب گرفت و دارا را بزرگ کرد تا بعد از همای شاه ایران باشد. دارب به شادی زیست ولی تا پایان زندگی جنگهای بسیاری برای او پیش آمد که همواره پیروز شد و هیچ شاهی بر او ظفر نیافت. او در پایان کار به نیرنگ دو سرباز رومی به نامهای ماهیار و جانوسیار به ضربه خنجر کشته شد و پسرش داراب کوچک جانشین او شد (طرسوسی، ۱۳۸۲).

## ۶-۹- داراب نامه بیغمی

گهرتاج دختر شاه فیدوس بربری - شاه قوم بربر- بعد از خواستگاری داراب زن او می‌شود و از او پسری می‌زاید به نام فیروز (بیغمی، ۱۳۸۱).

## ۱۰- در تاریخ ویل دورنت آمده است

در کشورهای خاور زمین، پیوسته وراثت تاج و تخت بافتند و آشوب در کاخ سلطنتی همراه بود، چه هر یک از بازماندگان شاه در گذشته در آن می‌کوشید که خود زمام سلطنت را به دست گیرد؛ در عین حالت، در مستعمره‌ها نیز انقلاباتی رخ می‌داد، زیرا که مردم این نواحی فرصت اختلافات داخلی را غنیمت می‌شمردند و در صدد بازیافتن آزادی از دست رفته خود برمی آمدند.

غضب شدن تاج و تخت سلطنت و کشته شدن بردیای غاصب، دو فرصت گرانبهایی بود که ولایت‌های تابع شاهنشاهی پارس در برابر خود داشتند به همین جهت فرمانداران مصر ولید یا طغیان کردند و در آن واحد شوش و بابل و ماد و آشور و ارمنیه و



سرزمین سکاها و بسیاری از ولایات دیگر سر به شورش برداشتند. ولی داریوش همه را به جای خود نشانید و در این کار منتهای شدت و قساوت را به کاربرد. از جمله چون پس از محاصره طولانی بر شهر بابل دست یافت فرمان داد که سه هزار نفر از بزرگان را بردار بیاویزند تا مایه عبرت و فرمانبرداری دیگران شود؛ داریوش با یک سلسله جنگ‌های سریع توانست ولایاتی را که شورش کرده بودند یکی پس از دیگری آرام کند. چون دریافت که این شاهنشاهی وسیع هر وقت دچار بحرانی شود به‌زودی از هم پاشیده خواهد شد. زره از جنگ را از تن بیرون کرد و به صورت یکی از مدبرترین و فرزانه‌ترین فرمانروایان تاریخ درآمد و سازمان اداری کشور را به صورتی درآورد که تا سقوط امپراطوری روم پیوسته به عنوان نمونه عالی از آن پیروی می‌کردند. با نظم و سامانی که داریوش مقرر داشته بود.

آسای باختری با چنان نعمت و آرامش خاطری رسید که تا آن زمان، در این ناحیه پر آشوب کسی چنان آسایشی را به خاطر نداشت.

آرزوی آن بود که پس از آن با صلح و صفا بر آنچه در اختیار دارد فرمان براند ولی سنت و مقدر چنان است که در امپراطوری ها هرگز آتش جنگ مدت درازی فرو ننشیند (ویل دورانت، ۱۳۸۰).

## ۱۱- نتایج تحقیق

«تحلیل، بررسی و تطبیق متون نظم و نثر در مورد دارا»

### ۱-۱- ریشه لغوی دارا

- به روایت ابوالقاسم فردوسی و برخی منبع دیگر اسلامی داراب پس از تولد توسط مادر در صندوق نهاده شده و به آب افکنده و گازی او را از آب می‌گیرد از این‌رو او را داراب نامیده‌اند. (شبهه داستان حضرت موسی).

- روایات دگر مورخان نیز تقریباً از این قبیل است. جز این که در این وجه تسمیه طرق تحلیل بیشتری پیش گرفته‌اند چون نجات دهنده او را هنگامی از آب برآورد که به درختی بازخورد و همانجا مانده بود. از این‌رو او را دار «درخت» آب «آب» نامیدند.

- و به قول دیگر چون هنگام یافتن او بر آب گفته بود «دار» یعنی بگیر و نگهدار. از این جهت بدین نام خوانده شد.

- در مأخذ پهلوی این نام دارا یا دارای ذکر شده چنانکه در ترکیب دارای دارایان ملاحظه می‌شود.

- در شاهنامه فردوسی از آن هنگام که داراب به تخت شاهی می‌نشیند تا آخر او را «دارا» خوانده است

چو دارا به تخت کیی برنشست/ کمر به رمیان بست و بگشاد دست

### ۲-۱۱- دارای از نظر تاریخ

- دارای اصف‌ر بنا به داستان‌های ملی نهمین و آخرین پادشاه ایران از سلسله کیانیان بود.

- از جنبه تاریخی دارای اصف‌ر با داریوش سوم هخامنشی است که «۳۳۶-۳۳۰» مغلوب اسکندر شد مطابقت دارد.

- بنا به روایات مذهبی آنها از پادشاهان کیانی بوده و ارتباطی با شاهان سلسله هخامنشی ندارند.

- از جنگ دارا (داراب) با فیلقوس و صلح با وی و گرفتن دخترش را به زنی علاوه بر شاهنامه در بعضی از مأخذ دیگر «همچون غررالخبار ملوک الفرس ثعالبی و مجمل التواریخ» نیز سخن رفته است.
  - گذشته از این در شاهنامه از جنگ دارا و شعیب نیز شرحی دیده می‌شود.
  - با اطلاع بر منابع ذکرشده در این مقاله محقق می‌شود که دارای داربان معروف به دارای اصغر پادشاهی به تمام تاریخی است و از این طریق درمی‌یابیم که راه یافتن عناصر تاریخی در داستان‌های پهلوانی ایران از شرح پادشاهی بهمن آغاز و در شرح سلطنت دارای اصغر کامل شده است.
  - اصولاً داستان داراب بدان اختصار که در شاهنامه می‌بینیم نبود و شاهد مدعی ما کتاب داراب نامه طرسوسی است.
  - پادشاهی دارا (داراب) بنا بر قول فردوسی ۱۲ سال و دارای داراب ۱۴ سال بوده و این قول با روایت بندهشن و بسیاری از مأخذ فارسی و عربی موافق است.
  - در کتب پهلوی دارا پسر دارا و در داستان‌های شاهنامه دارا پسر داراب آمده است.
  - در منابع اسلامی به واسطه فقدان مدارک نسب اورادست نوشته‌اند.
  - داریوش قبل از سلطنت شغل آستانه (احکام شاه را به ولایات و رؤسا و قشون می‌رساند) داشته است و به به واسطه رشادتی که از خود در جنگ با کادوسی ها نشان داد مورد توجه (اردشیر) قرار گرفت و او را دلیرترین پارسی خواند.
  - جلوس او بر تخت در سال ۳۳۶ و فوتش در ۳۳۰ ق. م (۶ سال حکومت کرد) بود.
  - مرگ او را در جایی میان سمنان و شاهرود و یا دامغان در جنوب شرقی سفید کوه (حاجی آباد کنونی) ذکر کرده‌اند.
  - او را بنیانگذار شهر معروف دارابگرد دانسته‌اند.
- فردوسی می‌گوید:
- چو دیوار شهر اندر آورد گرد/ ورا نام کردند دارا بگرد
- یکی آتش افروخت از ستیغ کوه/ پرستنده آذر آمد گروه
- او را شاهی نیک نفس دانسته‌اند که می‌خواست است امور ایران را اصلاح کند.
  - قتل او را به دست دو نفر از خادمان و حاجبان نزدیک وی برای حفظ موقعیت خود در دولت اسکندر دانسته‌اند.

منابع

۱. اصفهانی، حمزه، سنی ملوک الارض والانبیاء، ترجمه دکتر جعفرشعار، امیرکبیر ۱۳۶۷ ص ۲۹
۲. برومند، عبدالعلی، (۱۳۸۰) به پیشگاه فردوسی، تهران، شباویز ص ۶۱-۵۱
۳. بیغمی، مولانامحمد، باز نویسیو تلخیص مریم مجیدی، مؤسسه فرهنگی اهل قلم، تهران ۱۳۸۱
۴. پور داود، ابراهیم، یشت هاج ۲ انتشارات اساطیرتهران ۱۳۷۷، ص ۲۱۲
۵. تبریزی، ابن خلف، برهان قاطع، انتشارات فریدون علمی
۶. خزائلی، دکتر محمد، (۱۳۷۵)، شرح بوستان، چاپ دهم، تهران، جاوید،
۷. دانش نامه ادب فارسی جلد یکم - به سرپرستی حسن انوشه چاپ یکم ۷۵ ص ۳۷۷
۸. دوانلو، فرانک، رویدادهای تاریخ در شاهنامه فردوسی، تهران ۱۳۸۰
۹. دینکرت کتاب ۴ فصل ۲۳ و بندهشن فصل ۳۳
۱۰. دیوان حافظ به کوشش سید صادق سجادی (۱۳۷۹) تهران، بهرامیان، علی
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام
۱۲. صفا، دکتر ذبیح الله، (۱۳۶۳) حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیر کبیر
۱۳. صفاری، نسترن، (۱۳۸۲) رشد ادب فارسی شماره ۶۶ تهران ص ۸۴
۱۴. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، جلد اول، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ص ۴۰۶-۴۰۴
۱۵. طرسوسی، ابوظاهر محمد، به کوشش مریم مجیدی، مؤسسه فرهنگی اهل قلم، تهران ۱۳۸۲
۱۶. مجمل تواریخ والقصص، به سال ۵۲۰ هجری، تصحیح ملک الشعراى بهار ص ۵۵-۵۴
۱۷. مسعودی، علی بن حسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجواهر، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت ص ۲۳۹-۲۳۸
۱۸. ویل دورانت، (۱۳۸۰) تاریخ تمدن ویل دورنت، تهران، چاپ هفتم، ترجمه آریان پورها پاشایی

## Historical review dara and daray darayan in the texts of Persian discipline and prose

Mohammad Tayeb Keshavarzi

*Master of Science in History*

---

### Abstract

From the comparison of the texts of order and prose and the historical works that are considered in this article, the following are realized: Dara bin bahman known as Daray Akbar (also referred to in some Darab sources) And holds the boat known as Daray Asghar The last king of Kayani In the fictional and epic literature of Iran. In this way, we find that the path to the historical elements in the Iranian heroic stories from the description of the kingdom Behnam Begins And in the monarchy's description Daray Asghar Complete, Of course the story Darab, in short, we do not see in Shahnameh, and see our claim The Darab book is a tartar Story has In Shahnameh, more detailed than the story Darab is The stories are listed in the texts of Persian poetry and prose Including Sa'di, in the first bust of an abstract of Daria quotes And in the history of Sala'l-e-Tawarykh and Eight verse, there is also a war between them Alexander and Dara are mentioned. Of the other items found in this article, their kingdom is based on Persian and Arabic sources And what is mentioned in Shahnameh is 12 and 14 years. In the Achaemenid dynasty, three kingdoms were named Darius And Darius III, who defeated Alexander, has a match. In other Persian works, it daray also speaks Among them: the history of Sistan, epic rebellion in Persia, Farsi letter of Ibn Balkh, Talmhian culture, Shahnameh Abu Mansouri, Tha'alibi God of Imam Khomeini and ... for the sake of a more enlightened life daray can see them.

**Keywords:** Dara, daray darayn, Discipline, Prose, Persian

---